

## بسم الله الرحمن الرحيم

### نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۵

#### آیه مورد بحث

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»

#### بالاترین لطف و رأفت حق تعالی به بندگان

خدای متعال مبدأ همه‌ی فضائل و خوبی‌ها است و اگر بخواهد برای بندگان خود هدایت‌گری بفرستد، قادر است آن هدایت‌گر را به اراده‌ی کامله‌ی خود در کمالات و صفات پسندیده و قدرت، به نهایت کمال برساند. در نتیجه، فرق آن هدایت‌گر - به نام رسول، یا به نام نایب خاص رسول - با خالق متعال در این خواهد بود که او واجب‌الوجود است، و این هدایت‌گر واجد همه‌ی کمالات و فضائل باراده‌ی الله است. رأفت و محبت حق تعالی به بندگان خود همین اقتضا را دارد که کامل‌ترین بنده از بندگان خود را برای سایر بندگان که مقام نبوت و رسالت ندارند بفرستد. آن بزرگوار هم که به عنوان رسول از سوی حق تعالی به سوی مردم فرستاده می‌شود، به اراده‌ی حق تعالی برای جانشین خود کسی را انتخاب می‌کند که از بهترین افراد جامعه باشد. این بالاترین لطف و رأفت حق تعالی به بندگان خود است که بخواهد آن‌ها را به سوی خود هدایت کند. در این آیه‌ی کریمه پنج ویژگی وجود دارد که حق تعالی برای رسول خود ذکر فرموده است. اولین ویژگی کلمه‌ی رسول است که توضیح و شرح آن در آیه‌ی دیگر داده شده است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ». یعنی ویژگی و صفت اول این است که تمام وجود او رسالت است و از خود نه چیزی را زیاد می‌کند و نه حق دارد کم کند. وقتی مشرکین با بخشی از احکام دین روبه‌رو شدند، پس از این که واسطه‌ی بین مشرکین و حق تعالی که بت‌ها بودند محکوم شدند و باطل اعلام شدند، خدمت رسول بزرگوار آمدند و عرض کردند: «إِنَّا نَبْرَأُكَ غَيْرَ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ»، یا کتاب آسمانی دیگری غیر از این قرآن برای ما بیاور، یا تبدیلیش کن. آن‌ها نمی‌توانستند به خود بقبولانند که آن‌چه در گذشته عمل و فکر می‌کردند باطل بوده است، لذا قادر نبودند خود را از آن باطل‌ها تخلیه کنند و به حقی که رسول حق تعالی به آن‌ها عرضه کرده است، اعتقاد پیدا کنند و آن را باور کنند.

#### دو نکته اخلاقی

انسان اگر واقعاً طالب حقیقت باشد، باید سعی کند خود را و نفس خود را به هیچ چیزی عادت ندهد، که اگر حجت حق تعالی فرمود که آن‌چه را که تو به آن معتاد شده‌ای، و صفاتی را که در اختیار گرفته‌ای و از آن صفات ملکه‌ای در تو پیدا شده، تماماً باطل است و باید کنار بگذاری، توان مقابله با نفس خود را داشته باشد.

در روایات آمده است که شخصی خدمت مقام رسالت آمد و عرض کرد که من به پنج چیز که نزد شما گناه است و آنرا باطل و ممنوع اعلام کرده‌اید معتاد شده‌ام و نمی‌توانم هر پنج تا را کنار بگذارم. چه کار کنم که مسلمان باشم؟ یکی از آن پنج گناه دروغ بود. حضرت فرمودند: آیا می‌توانی یکی از آن‌ها را ترک کنی؟ او جواب مثبت داد. حضرت فرمودند: به من قول بده که دروغ نگویی. مرد رفت و تصمیم گرفت که تنها این یک گناه را ترک کند. در یک زمانی به فکر افتاد که اگر من خدمت آن بزرگوار برسم و از من سؤال کنند که چه کردی، من چه‌گونه ممکن است که راست بگویم و از آن حضرت شرم و حیا نکنم و جواب دهم که مرتکب آن چهار گناه دیگر شده‌ام؟ لذا تصمیم گرفت، آن چهار خلاف را هم ترک کند.

نکته‌ی دیگر این که اگر نعوذ بالله شیطان انسان را منحرف کرد و فرد مرتکب خلاف شد، سعی کند این مسیر انحرافی به صورت یک اعتیاد برای او و نفس او در نیاید. اگر انسان به ارتکاب خلاف‌هایی مانند غیبت و تهمت و فحاشی و مال مردم خوردن معتاد شد، ترک کردن آن خیلی مشکل است. سعی کنید انسانیت خود را - قطع نظر از دین - لطمه‌دار نکنید و صفات انسانی داشته باشید. اگر خود را حفظ کردید و از مفاسد عقلایی و عیوب عقلایی، خود را دور نگاه داشتید، وارد صراط مستقیم شدن برای شما راحت است.

بعضی از انسان‌ها، با وجود این که عمر سی-چهل ساله را پشت سر گذاشته‌اند، اگر حرفی زدند و شخص دیگر بر خلاف آن، نظر دیگری را مطرح کرد و اثبات کرد که درست می‌گوید، نفس فرد اول به او اجازه‌ی تصدیق کردن نمی‌دهد؛ یا اگر خلافی مرتکب شدند، نفس‌شان به آن‌ها اجازه‌ی معذرت‌خواهی نمی‌دهد. این حالت سرسختی و صفت نادرست، کوچک شمرده نمی‌شود و همین امر مانع می‌شود از این که انسان حرف

حق را بپذیرد یا معذرت‌خواهی کند. معذرت‌خواهی توبه‌ای است که انسان پس از ارتکاب لغزش، به درگاه حق تعالی می‌کند. بنابراین قطع نظر از دین، انسان نباید خود را آلوده‌ی به صفات زشت ضد انسانی کند. اگر نگذاشتید معتاد به خلاف شوید، آمادگی برای پذیرش دین و کلمه‌ی حق پیدا می‌کنید.

### توانایی قادر متعال در برگزیدن بهترین هدایت‌گر

اهل علم و اهل معقول و کسانی که متخصص در این رشته هستند برهان اقامه می‌کنند بر این که وقتی ما ادعا کردیم خدای ما قادر است، این قادر متعال جل‌شأنه برای عطای یک نعمت به بندگان خود، فرد کامل‌تر و بهتر را اختیار می‌کند. در این زمینه، روایات بسیار با تعبیرات مختلف وجود دارد. در یک تعبیر از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است: «أول ما خلق الله نوري». اهل معقول می‌گویند: اول صادر از واجب‌الوجود جل‌شأنه، حداکثر از کمالات را که ممکن می‌تواند فرا بگیرد، با آن ظرفیتی که حق تعالی به او داده، را دارا است. تعبیرشان این است خدای متعال ایشان را این‌گونه خلق کرده است که این بزرگوار، یعنی روح مقام رسالت صلی‌الله‌علیه و آله و سلم، از جهت رتبه، اولین مخلوق و اولین صادر است. به تعبیر ساده‌تر خدای متعال برای هدایت ما بهترین را انتخاب و اختیار می‌کند.

اگرچه بعضی از مفسرین از این آیه‌ی شریفه چهار صفت انتزاع کرده‌اند، اما بنده در مباحث قبل به صفت پنجم یعنی کلمه‌ی رسول اشاره کردم. هنگامی که مشرکین به ایشان عرض کردند که یا قرآن را تغییر بده یا همین را کم و زیاد کن، خدای متعال این آیه را به آن حضرت نازل فرمود: «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ»، من از نزد خود حق این را ندارم که این کتاب آسمانی را و کلام الله را کم و زیاد کنم. زیرا اگر این کار را در دنیا انجام دهم می‌ترسم خدای متعال، در قیامت من را به عذاب بزرگ گرفتار کند. این مطلب هم مؤید مفهوم رسول است که به آن اشاره شد که هیچ چیز از خود ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ». این تفسیر کلمه‌ی رسول است.

### رنج و اندوه اولیای الهی به دلیل خلاف‌کاری بندگان حق تعالی

صفت دوم که مورد اشاره قرار گرفت این بود که «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ»، افراد خلاف‌کار و متخلف، مرتکب خلاف، گناه و معصیت می‌شوند، ولی آن بزرگوار غصه‌اش را می‌خورد. «عَزِيزٌ» یعنی برای او سنگین است، «ما عَنِتُّمْ» یعنی تخلفاتی که شما، امت او مرتکب می‌شوید، او غصه‌اش را می‌خورد و فشار به قلب مقدس حضرت می‌آید که چرا امت من این‌گونه هستند. جانشینان مقام رسالت هم که ائمه‌ی طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین باشند، هم همین صفت و وضعیت روحی را نسبت به افراد امت جدشان دارند و غصه‌ی آن‌ها را می‌خورند. نقلی از سیدبن‌طاووس رضوان‌الله‌تعالی‌علیه مؤید این امر است. ایشان می‌فرماید: نیمه شبی در سامرا بودم، و اراده کردم به سرداب حضرت بقیه‌الله ارواح‌حالها الفدا مشرف شوم. به تنهایی پله‌های طولانی را پایین می‌رفتم. در اواسط پله‌ها صدایی و زمزمه‌ای شنیدم. گوش کردم و دریافتم که این صدای شخص عادی نیست و حضرت پایین تشریف دارند و با خدای متعال مناجات می‌کنند. همان‌جا ایستادم و گوش کردم. دیدم آن بزرگوار با ناله و گریه به حق تعالی عرض می‌کند که خدایا، همه‌ی افراد امت جد ما و آن کسانی که ما را امام می‌دانند، منظم و متعهد و درست‌کار نیستند و در ایشان گناه‌کار زیاد وجود دارد. آن‌چه موجب شده است که این گناه‌کارها گناه خود را تکرار می‌کنند و امیدوار هستند، این است که امامان آن‌ها در قیامت از آن‌ها شفاعت می‌کنند و نمی‌گذارند به جهنم و عذاب خدا مبتلا شوند.

آن حضرت ولیّ حق تعالی و معصوم است، ولی در عین حال یکی از غصه‌ها و گرفتاری‌های ایشان در دنیا این است که افرادی که ادعا می‌کنند از ارادتمندان ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هستند و از امت جد ایشان هستند، آلوده‌ی به گناه باشند و پای خود را کج بگذارند. حضرت رنج می‌برد و به حق تعالی التماس می‌کند که خدایا این امیدی که افراد امت جدم به ما دارند، را قطع نکن. یعنی اگر ما خواستیم در قیامت از این‌ها شفاعت کنیم، جواب مثبت به ما بده که بنده‌ی تو هستیم. چون قرآن می‌فرماید: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ»؛ این‌گونه نباشد که وقتی که ما خواستیم شفاعت کنیم، تو به ما اجازه ندهی و به این شفاعت راضی نباشی. در این صورت، غیر از این‌ها به جهنم بروند و بسوزند و آبروی ایشان جلوی امم انبیای سالفه بریزد، راه دیگری نیست.

### مهربانی و اشتیاق مقام رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای هدایت مردم

در قرآن کریم دو شخصیت هستند، که خدای متعال از آن‌ها به «رَتُوفٍ رَحِيمٍ» توصیف فرموده است. یکی وجود مقدس خودش است و دیگری وجود مقدس رسول بزرگوارش است: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَتُوفٍ رَحِيمٍ»؛ ائمه‌ی طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هم به موجب این توضیح، همین وضعیت را دارند و به کسانی که ادعای تشیع آن‌ها را می‌کنند، رتوف و رحیم هستند، اگرچه این افراد گناه‌کار باشند. آن بزرگان از خدای خود درخواست می‌کنند که تقاضای شفاعت آن‌ها را رد نکند.

در صفت بعد می‌فرماید: «خَرِيصٌ عَلَيَّكُمْ». در لغت «خَرِيصٌ» یعنی کسی که خیلی اشتیاق دارد. منظور این است که ایشان حساسیت دارند که شما مبتلای به انحراف و راه کج و مبتلای به عذاب حق تعالی نشوید، یعنی از صراط مستقیم و راه راست خارج نشوید. برای این که از امت مقام رسالت هستید و بایستی شما در بین امم ممتاز باشید. این آیهی کریمه در سورهی مبارکهی توبه به ضمیمهی براهینی که اهل برهان برای اولین شخصیت بودن مقام رسالت اسلام قائل هستند، و مسئله را برهانی کرده‌اند، مطلب را روشن می‌کند. در قدرتِ متعال نهایت نیست و تمامیت ندارد. رأفت او هم تمامیت ندارد، پس چرا فردی را برای ما بفرستد که کمال و همه‌ی اوصاف خدای خود را باذن الله تعالی نداشته باشد؟ اگر کسی نتوانست این مطلب را در ذهن خود جا بیندازد، باید زحمت بکشد و به اهل آن زیاد مراجعه کند، تا این که این مطلب در ذهن او جا بیافتد؛ زیرا به موجب روایاتی که وارد شده، این مطلب واقعیتی است که محققین از علما و بزرگان به آن قائل هستند و انسان نمی‌تواند به پایین‌تر از این مرتبه معتقد شود.

### روایات مربوط به ولادت امام سجاد صلوات‌الله‌علیه

در سال سی‌وهشت هجری امام سجاد صلوات‌الله‌علیه به دنیا آمدند. در مورد مادر بزرگوار ایشان بین نقل علامه‌ی مجلسی علیه‌الرحمه و قطب راوندی سلام‌الله‌علیهم اختلاف وجود دارد. هر دو روایت هم ظاهراً معتبر است، ولی این اضطراب در مسئله وجود دارد. مرحوم مجلسی مادر بزرگوار حضرت سجاد صلوات‌الله‌علیه را به گونه‌ای نقل می‌کند که به نظر می‌رسد یکی از دو دختر یزدجرد باشد. یزدجرد چهارمین فرزند، یعنی نبیره‌ی انوشیروان عادل است. عجم به معنی ایرانی نیست بلکه عجم یعنی غیر عرب. در نقل علامه‌ی مجلسی زوجه‌ی حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه به نام شهربانویه، که به اصطلاح روایی از عجم است، ذکر می‌شود. ایرانی‌ها هم افتخار دارند که ایشان از مردم ایران است. ولی قطب راوندی که ادعا می‌کند من با سند معتبر این روایت را نقل می‌کنم، به گونه‌ای دیگر آن را نقل کرده است.

طبق نقل، در همان زمان که زمان عمر بوده است، خود این خانمی که زوجه‌ی ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه شده است ماجرا را چنین بیان می‌کند: پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شبی به خواب من آمدند و در حالی که یکی از نوه‌های حضرت هم همراه ایشان بود، فرمودند: من می‌خواهم از شما برای این فرزندم یعنی سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه خواستگاری کنم. این خانم می‌گوید من وقتی که به آقازاده و نوه‌ی آن بزرگوار نگاه کردم، بسیار علاقه‌مند شدم. شب بعد مادر سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه‌ما، دختر مقام رسالت به خوابم آمد، و فرمود که من اسلام را به تو معرفی می‌کنم، که مسلمان شوی، و تو را برای فرزندم حسین‌بن‌علی سلام‌الله‌علیه اختیار کردم. او بسیار خوشحال می‌شود. سپس حضرت به او می‌فرماید که به زودی لشکر اسلام به حکومت شما هجوم می‌برد. وقتی که آن‌ها آمدند، تو خود را وارد اسرا کن و با اسیرها بیا تا تو را به منزل پسرم بفرستم. بعد از حمله‌ی لشکر اسلام این خانم طبق همان فرمایش حضرت عمل می‌کند، و خود را در اسرا می‌اندازد و می‌آید.

در این دو روایت، در این که یزدجرد دو فرزند دختر داشته اختلافی نیست، ولی در نقل نوشته‌اند آن دختری که صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها برای فرزندش انتخاب می‌کند، از لحاظ ظاهر و جمال بسیار عجیب بوده است. هنگامی که او را وارد مدینه می‌کنند، اسرا را به مسجد می‌آورند. زن‌های مدینه به مسجد هجوم می‌آورند که این خانم را ببینند. وقتی که عمر چنین وضعیتی را می‌بیند، نفس او مایل می‌شود که جلو برود و این خانم را نگاه کند. هرگز پسر انوشیروان عادل است. خانم به فارسی می‌گوید: سیاه باد روز هرمز. یعنی به جد اعلا‌ی خود که فرزند انوشیروان باشد و این مطلب که تو بخواهی به فرزند او دست‌درازی کنی اشاره می‌کند.

عمر زبان فارسی نمی‌دانست و متوجه منظور این خانم نمی‌شود. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه هم در آن‌جا حضور داشتند. در این‌جا هم مانند موارد دیگر که جمعیت می‌آمدند و از عمر مسئله سؤال می‌کردند و او نمی‌دانست، حضرت به او کمک کردند. ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید که چهل بار خلیفه‌ی دوم گفته است: ((لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرٌ)). بنابر روایات شیعه هفتاد بار این مسئله تکرار شده است. به تعبیر بزرگان ما، چهل و هفتاد هر دو نشانه‌ی کثرت است، یعنی این مورد زیاد اتفاق افتاده است که از عمر مسئله سؤال کردند و او نمی‌دانست. اولی هم همین‌طور بود، و وقتی که یک پیرزن جواب سؤال‌کننده را داد، گفت که پیرزن‌ها از من ملاتر و داناتر هستند.

عمر با شنیدن آن جمله‌ی فارسی اعلام می‌کند که این گبر - یعنی نامسلمان - به من فحش داد، و قصد می‌کند که دستور بدهد که او را اذیت کنند. فوراً امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به عمر می‌فرمایند: تو زبان او را نمی‌دانی، از کجا فهمیدی که به تو فحش داده است؟ او چنین چیزی گفت. امام هشتم صلوات‌الله‌علیه در جایگاه بیان علائم امامت، و این که اگر هر امامی از دنیا رفت، چه شخصیتی می‌تواند جانشین ایشان باشد، می‌فرماید یکی از شرایط جانشینان امام معصوم صلوات‌الله‌علیه‌هم این است که به همه‌ی زبان‌های دنیا - از زبان‌های رسمی و غیر رسمی - آگاه باشد و علم داشته باشد. عمر اعلام کرد که این خانم را بفروشید. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه بر حسب روایت قطب راوندی می‌فرمایند که در اسلام، جایز نیست که شاهزادگان را بفروشند. پدر این خانم پادشاه بوده است و جایز نیست که او را بفروشند. سؤال می‌کنند پس چه کنیم؟

حضرت می‌فرمایند که به این خانم باید اجازه داد که یکی از افراد مسلمان را به عنوان همسر خود انتخاب کند و مهریه‌اش را هم از بیت‌المال پرداخت کنند. عمر قبول می‌کند، و همین را اعلام می‌کند. این خانم جلو می‌آید و دست خود را روی شانه‌ی ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه می‌گذارد.

امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به فارسی سؤال می‌کنند، که آیا تو شهربانویه هستی؟ او جواب می‌دهد که نه، این اسم خواهر من است، اسم من شاه‌زنان است. حضرت می‌فرمایند که درست می‌گویی، همین‌طور است. این اضطراب در این روایات هست، اما امر مهم برای ما مطالب آن است، و اسم اهمیت ندارد. حضرت سجاد، امام چهارم صلوات‌الله‌علیه از این خانم متولد شده است. افتخار ایرانی‌ها این است که مصلحت خدای متعال اقتضا کرده که مادر چند امام معصوم را از یک زن ایرانی انتخاب کرده است.

### روش امام سجاد صلوات‌الله‌علیه برای هدایت مردم

امام سجاد صلوات‌الله‌علیه آن‌قدر زیر فشار سیاسی بود که بعد از شهادت پدر بزرگوارش -بر حسب نقل شیخ صدوق- تا یک سال نمی‌توانستند جواب مسائل مردم را بدهند و با کسی تماس بگیرند. لذا به عمه‌اش زینب سلام‌الله‌علیها و کالت خاص و نیابت خاص داده بودند که جواب مسائل مردم را بدهند. این خانم بزرگوار همان یک سال زنده بودند و بعد از آن در شام یا در مصر وفات کردند. به نقل صدوق حضرت خطاب به عمه‌ی بزرگوار خود فرمودند: "أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مَعْلَمَةٍ".

بعضی از ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین مثل امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به حسب ظاهر آزاد بودند و فرصت داشتند. شمشیر و کلام حضرت آزاد بود، ولی در آن چهار سال و هفت-هشت ماهی که حضرت ظاهراً خلیفه‌ی مسلمین بودند، برای ایشان گرفتاری درست کرده بودند که نمی‌توانستند آن‌گونه که می‌خواهند انسان‌ساز باشند. حضرت صادقین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین فقط فرصت داشتند که کارهای فرهنگی کنند و دخالت در کارهای سیاسی نمی‌کردند. عمر حضرت جواد صلوات‌الله‌علیه بیست‌وپنج سال بیش‌تر نبود و زیر فشارهای بسیار بودند. سایر ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین که نسبتاً عمرشان کم نبود، مانند امام چهارم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین آن‌قدر زیر فشار بودند که هیچ کار نمی‌توانستند بکنند. تلاش حضرت سجاد برای اسلام و فرهنگ مردم و شعور مردم و توحید و خداشناسی مردم در قالب دعاهایی بود که بخشی از آن در دست ما است. یک بخش صحیفه‌ی سجادیه است. اخیراً هم تا دویست‌وپنجاه دعا جمع‌آوری و چاپ شده است. اگر می‌خواهید امام‌شناس باشید، از زیاراتی که از ائمه در مورد افراد خاندان خودشان وارد شده است می‌توانید ایشان را بشناسید. اگر می‌خواهید امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه را بشناسید، از خطبه‌ی غدیریه بشناسید. اگر می‌خواهید خدای متعال را آن‌طوری که هست بشناسید، به آن مناجات‌ها و ادعیه‌ای که از ائمه‌ی معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین به دست ما رسیده است، مراجعه کنید؛ آن‌ها بیانگر توحید هستند و به هر مقداری که بنده ظرفیت دارد، می‌تواند از آن‌ها بهره‌برداری کند.

این روش نیازی به کلاس رفتن و هزینه کردن ندارد. اگر عربی هم بلد نیستید با مراجعه به ترجمه و تکرار مطالعه، معرفت خود را نسبت به حق‌تعالی زیادتر کنید و در توحید قوی‌تر شوید. حضرت سجاد صلوات‌الله‌علیه از راه فرهنگ عمل کرده است. ایشان از فرهنگ مستقیم استفاده نکرده است که بفرماید خدای متعال چنین و چنان است، بلکه با خدای متعال مناجات می‌کند. کسانی -مثل ابی‌حمزه‌ی ثمالی- که از یاران و تربیت‌شدگان ایشان هستند با نقل این دعاها فرهنگ توحید و خداشناسی را در اختیار ما گذاشته‌اند. اگر نگوییم که کارهای الهی و انسان‌سازی و معرفت دادن آن بزرگوار به انسان‌ها و افراد امت جدها بیش از سایر ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین نبوده، کم‌تر هم نبوده است.

شرایط سیاسی برای ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه در ده سال بعد از حضرت مجتبی صلوات‌الله‌علیه به قدری تنگ بود و ایشان زیر فشار بود که من ده-بیست تا روایت که راجع به احکام فقهیه باشد، از ایشان پیدا نکردم. راه برای حضرت فقط همان بود که جدش فرمود: "أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً"، برای حفظ دین و بیدار کردن مردم و هدایت مردم -که از دین فرار نکنند و چیزی را به اشتباه به جای دین نگیرند- از مدینه به مکه، و در سنه‌ی شصت از مکه به کربلا و عراق عزیمت کرد و در دهم محرم الحرام سنه‌ی شصت‌ویک هم به درجه‌ی رفیع شهادت رسید.

تا دنیا هست عملکرد آن حضرت محفوظ است. جد ایشان فرمود: "إِنَّ لِلْحُسَيْنِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ خَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تُبْرَدُ أَبَدًا"، یعنی تا انسان و جامعه هست، جایگاه الهی و ایمانی این فرزند من در دل مؤمنین وجود دارد. امثال رضاخان اشتباه کردند و واقعاً شعور انسانی‌شان را از دست دادند که روضه‌ها و مجالس را جمع کردند و عمامه‌ها را برداشتند، و افراد را به زندان انداختند. حب جاه، حب مقام، و هر خلاقی که انسان نعوذ‌بالله مرتکب می‌شود، یک مقدار از شعور الهی-انسانی‌اش کم می‌شود. هر مقداری که انسان بیش‌تر بتواند خود را حفظ کند، شعور او و لطافت روح او بیش‌تر می‌شود.